

# تأثیر زبان و ادب فارسی بر زبان و ادب عربی

نوشته دانشیار احمد یاسین فرخاری  
استاد سابق دانشگاه کابل «افغانستان»

تأثیر زبانها بر یکدیگر امری طبیعی و عادی است. در سراسر کره زمین نمی توان زبانی را یافت، که واژه‌ها و یا تعبیری را از زبان دیگری به عاریت نگرفته و به نوبه خود واژه‌ها و تعبیری را به همان زبان یا زبانهای دیگر نداده باشد.

برخی از صاحب نظران در این مورد عقیده دارند، که زبان خالص، مانند نژاد خالص وهم و گمانی بیش نیست و اصلاً وجود خارجی ندارد. از اینرو زبان فارسی و عربی هم - که در ادوار قبل و بعد از اسلام دارای روابط نزدیک بوده‌اند - ناچار واژه‌ها و تعبیری را از یکدیگر به عاریت گرفته، چه در تداول عام و چه در عرصه ادبیات آن را به کار بسته‌اند.

زبان فارسی در طول اعصار در برخورد با زبانهای دیگر، حالت نخستین خویش را از دست داده، صیقل گرفته و پذیرشگر باروری پایا گردیده؛ ولی هرگز تداوم و اصالت فرهنگی خویش را از دست نداده و در برابر زبانهای دیگر از پا در نیامده است.

با رواج یافتن آیین ملکوتی اسلام در خراسان و تغییر یافتن الفبا و ایجاد آشنایی مردم یا زبان عربی، سیر این زبان تندتر شده و هیچ کدام نتوانست در زبان فارسی تغییر اساسی ایجاد کند؛ همچنان در برابر زبان عربی - که زبان دینی، علمی و سیاسی بود - همان‌گونه با قامت افراشته پابرجا ایستاد که تا امروز به حیات خویش ادامه می‌دهد. اصول و قواعد دستور زبان فارسی حالت اصلی خویش را حفظ کرد اما مخارج صوتی حروف عربی در زبان ما مراعات نگردید و برخی از واژه‌های عربی که در زبان ما راه یافت، معنای اصلی خویش را از دست داد و در زبان ما دارای معنای دیگری شد.

به گفته پژوهشگری، زبان فارسی یکی از عمده‌ترین، شیواترین، غنی‌ترین و خوش‌آهنگ‌ترین زبانهای جهان است، که با اندک تفاوت لهجه‌ای بیش از (۱۶۰) میلیون تن در افغانستان، ایران، هندوستان و آسیای میانه به آن سخن می‌گویند.

زبان فارسی بیشتر از همه زبانها در زبان عربی راه نفوذ گشوده و تأییراتی را بر آن وارد کرده است، که علت آن روابط چند هزار ساله سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و... میان آریاییان و نازیان می‌باشد.

از شواهد و قراین برمی‌آید که روابط میان آریاییها و عربها از زمان منهدم شدن دولت آشور به دست مادها و تقسیم سرزمین‌شان در بین مادها (قرن هفتم میلادی) آغاز یافته باشد. هنگامی که کوروش، شاهنشاهی بزرگی را در بابل پایتخت کلدی بنیان گذاشت، خانواده‌های بزرگ عرب در تحت فرمانروایی وی موجودیت داشتند و باج و خراجی به او می‌پرداختند، که این خود در آمیزش زبانها نقشی داشته است.

یکی دیگر از عوامل مهم و اساسی که موجب انتشار فرهنگ و ادب فارسی تا ژرفای سرزمینهای عرب شد، داستان پناهنده شدن سیف ذی یزن شاهزاده حمیری به دربار خسرو اول است، که وی از بیم حبشیان فرار اختیار نمود و توسط نعمان بن منذر به بارگاه خسرو اول راه یافت و جهت دفع و طرد بیگانگان از سرزمین خویش، طالب کمک گردید.

آمیزش واژه‌ها و اصطلاحات میان فارسی و عربی در دو دوره بیشتر صورت پذیرفته است.

نخست در عصر ساسانیان - بویژه زمان پادشاهی خسرو اول - و دوم هنگام ظهور و تجلی اسلام در سرزمینهای فارس و خراسان.

در این دو دوره واژه‌ها و مفاهیم زیادی از زبان فارسی به عربی راه یافته، مورد نیاز آنها قرار گرفته و بالاخره در جریان زندگی روزمره‌شان مورد استفاده قرار گرفته است، که بعداً پیرامون آن سخن خواهیم گفت.

عربها از قدیم به نسل، نژاد، خون و جنس بشری خویش می‌بالیدند و خویشان را پهلوانان صحراگرد و قهرمانان هیجانانگیز، احساسات، پیکار و خونریزی و صاحبان مروت، ایثار، وفا و کرم می‌خوانده‌اند، نه صاحبان تمدن، علم و فرهنگ؛ اما برخلاف خراسانیان و فارسیان از قدیم به این سو خود را در محیطی می‌یابند که تمدن، علم و فرهنگ سرپای آن جامعه را فرا گرفته و در پرتو این تمدن و فرهنگ قرون متوالی بسر برده‌اند.

به گفته دکتر ذبیح‌الله صفا: «تا آن روز که جز نژاد عرب حکومت نداشت، اثری از روشنی علم در عالم اسلام مشهود نبود، بعد از آنکه ملل غیرعرب - بویژه خراسانیان - در دستگاه اموی و عباسی قدرت یافتند، گردونه دانش و تجربه و محملهای علوم عقلی، آرام آرام به پیشروی آغاز کردند.»

به هر صورت، سخن اینجاست که در اثر تقاطع فرهنگی و آمیزشهایی که میان زبان فارسی و عربی در سیر زمانه‌ها صورت گرفت، زبان ما چه تأثیراتی را بر زبان و ادبیات عرب وارد کرده است؟

اگر تاریخ را ورق زده و در ژرفای قرون گام نهم، دیده می‌شود که جوانه‌های نخست شعر فارسی در سرزمینهای عرب نشین قامت افراشته، برگ و بار آورده و سرانجام در زمانه ما به درخت پر بار و گشاد شاخه مبدل گردیده است، چنانچه طبری و ابوالفرج اصفهانی می‌نویسند:

آنگاه که یزید بن مفرغ طی شعری خانوادهٔ عبدالله بن زیاد را به باد نکوهش گرفت، وی نسبت به شاعر خشمگین شد و دستور داد تا او را در کوی و برزن بصره بگردانند. [هنگامی که او را سوار بر الاغی کرده و در کوی و برزن کشیدند] کردکان در قفای او فریاد می‌زدند و به زبان فارسی می‌پرسیدند: این چیست؟ این چیست؟

شاعر به زبان فارسی جواب می‌داد:

أبست و نسبید است عَصارات ذبیب است

سَمیه رو سَمیز است

این ابیات دلیل واضحی است بر تأثیر زبان فارسی در یک محیط عرب‌نشین و انتشار فرهنگ و ادب فارسی در میان آنها.

به همین ترتیب دانشمندان و شعرای عرب، برخی از قالبها و تضاویر شعری را که در سرزمین خراسان شایع بوده، اخذ نموده و از محتوا و بافتهای گوناگون آنها کمک فراوان گرفته‌اند؛ چنانچه کسری (خسرو) انوشیروان در مورد گل‌ترگس می‌گوید: «ترگس به یاقوت زردی می‌ماند، که در وسط آن مرارید سفید بالای زمررد قرار گرفته است.» که عین مطلب و محتوا را شاعری عرب اخذ نموده و آن را چنین بیان داشته است:

و یاقوته صفراء فی رأس درة

کان بقایا لسطل فی جنباتها

همچنان در مثال زیرین می‌توان به گونهٔ بهتر به موضوع راه یافت:

بزرگمهر گفته است: «اذا قبلت علیک الدنیا فانفق، فانها لاتفنی و اذا ادبرت عنک فانفق، فانها لاتبقی» یعنی: هنگامی که دنیا برایت روی آورد نفقه کن؛ زیرا نفقه و کرم آن را از بین نمی‌برد و هنگامی که دنیا از تو روگردانید باز هم نفقه کن؛ زیرا دیگر نزدت باقی نمی‌ماند.



باز هم شاعر عرب از این محتوا متأثر گردیده و آن را در قالبی این چنین گنجانیده است:  
 فانفق، اذا انفقت ان كنت مؤسرا      وانفق علی ما خيلت حين تعبیر  
 فلا الجود بفضی المال و الجد مقبل      والبخل ببقی المال و الجد مدبر  
 دوم، از مظاهر مهم و اساسی که از زبان ما به زبان عربی راه یافته و بیشترین تأثیرات را در آن جا به جا گذاشته، توقیعات است که یکی از فراورده‌ها و میراث‌های باستانی پادشاهان فارس و خراسان را تشکیل می‌دهد.

اگر ادبیات ایران را بعد از فتح قادسیه (۶۳۷ = ۱۷هـ) که مصادف است با مرگ آخرین فرمانروای ساسانی (یزدگرد ۶۵۲-۴م) مورد پژوهش و مطالعه قرار دهیم، در می‌یابیم که بسیاری از واژه‌ها و عباراتی که از قول شاهنشاهان ساسانی و رجال آن دوران در کتب عربی نقل شده، همه به زبان شیوای فارسی می‌باشد. از جمله عبارتی است که جاحظ در کتاب «المحاسن والاضداد» آورده و چنین می‌گوید: «و وقع عبدا... بن طاهر من سعی رعی و من لزم المنام رأی الاحلام» سپس ادامه داده می‌گوید: «هذا المعنى سرقة من توقیعات انوشیروان». یعنی: این مفهوم از توقیعات انوشیروان به سرقت برده شده است؛ زیرا در توقیعات انوشیروان آمده: «هرک روز چرذ و هرکه خسپد خواب بیند.» به همین‌گونه در میان خراسانیان عادت چنان بوده که وقتی مطلبی و یا شکایتی را به ملوک و امرا تقدیم می‌نمودند، آن را به صورت کتبی به مقام و دربار می‌سپردند، که ما اکنون آن را به نام‌های عریضه و پیشنهاد و درخواست می‌شناسیم. ملوک و امرای مذکور در پایان آن درخواست‌ها با عبارات بلیغ و سخنان حکیمانه که جمال الفاظ و کمال جودت معنی را شامل می‌بود، می‌نوشتند و مهر و امضا می‌کردند، که این توقیعات دارای ارزش فراوان تاریخی می‌باشد. اینک به عنوان مشت نمونه خروار به مثال زیرین اکتفا می‌کنیم:

شخصی ورقه‌ای به کسری بن قباد تقدیم نمود و در آن اطلاع داد که نیت جماعتی از مردم فاسد شده و از جمله ضمائر فلان و فلان نفر آن جماعت خبیث گردیده است. کسری در پایان ورقه آن شخص نوشت: «من مالک ظاهر اجسام هستم، نه مالک نیت و ضمائر آنها، حکم من بر اساس عدل و تقوا استوار است، نه به خواهشات و تمایلات شخصی، همیشه به کشف اعمال انسانها توسل می‌ورزم، نه به نیت و ضمائر آنها.»

توقیعات خراسانیان و اهل فارس نخست از زمان خلفای راشدین به این سو در سرزمینهای عرب راه می‌گشاید و مورد استفاده آنها قرار می‌گیرد؛ اما سبیل این توقیعات در زمان حکومت عباسیان در میان اعراب سوازیمر می‌شود؛ زیرا بیشترین شعراء نویسندگان و وزرای دولت عباسی از نژاد غیرعرب (فارسی و خراسانی) بودند، که این شعراء و نویسندگان سنن و میراث‌های پدری خویش را در مناطق تحت نفوذ و سیطره عباسیان انتشار می‌دادند؛ حتی دیوانهای بزرگی از توقیعات را به میان آوردند، که مورد تقلید فرمانروایان عباسی قرار گرفت.

از جمله عواملی که باعث این تأثیرگذاری و تأثیرپذیری میان دو زبان مذکور گردید یکی هم نفوذ خراسانیان در دستگاه خلفای عرب - بویژه خلفای عباسی - می‌باشد که با مساعدت برمکیها، میراث‌های فرهنگی خراسانیان در مناطق تحت کنترل عباسیان منتقل می‌گردید. پذیرش شیوه‌های آموزشی و پرورشی، رسمیت بخشیدن به لباسهای خراسانی، رسمیت یافتن موسیقی خراسانی در دربار و رعایت آداب ملی و شیوه تشریفات خراسانی، می‌تواند بر این مدعا گواه باشد.

امرای عباسی به تقلید از مردم خراسان، نوروز را جشن می‌گرفتند و دانشمندان و قضات دولت آنان نیز به گونه خراسانیان کلاه بر سر می‌گذاشتند. فضل بن سهل (وزیر مأمون) که اصلاً خراسانی بود، خلیفه را متقاعد ساخت تا کارمندان دولت به جای پوشیدن لباس سیاه، سبز در بر کنند؛ در نتیجه همان شد که به تمام عمال دولت دستور داده شد، تا کلاهها و درفشهای خویش را با رنگ سبز بیارایند، که

پوشیدن لباس سبز از میراث‌های کسری و مجوسی و اداره دولت فارس به شمار می‌رفته است. عامل دیگری که سبب تأثیر و تأثر میان این دو زبان گردید، موج ترجمه‌هایی است که در عصر مذکور به راه افتاده بود. خراسانیان و فارسیان در درازای قرون و اعصار مردمانی بوده‌اند دارای علم و فرهنگ غنایمند و پربار. هنگامی که عباسیان بر این سرزمین مستولی شدند مردم این خطه را دارای فرهنگی پرمایه و اصیل یافتند که در کنار آن تمایلات ملی و وطن‌دوستی نیز عرض وجود نموده بود. از همینجاست که مردم این سرزمین در اثر ذکارت و فراست خویش در دستگاه خلفای عباسی قدرتی بهم رسانیدند و پس از به دست آوردن نفوذ به نقل و ترجمه آثار باستانی و میراث‌های فرهنگی خویش همت گماشتند. (۱۱)

حرکت ترجمه در این دوران خیلی به سرعت رو به انکشاف نهاد و اهمیت فراوانی را برای خویش فراهم آورد؛ حتی خلفای عباسی از اطراف و اکناف مملکت، کتب و آثاری را جمع‌آوری نموده و دست‌اندرکاران این عرصه را به ترجمه آن توصیه می‌کردند.

دانشمندان ما علاوه بر این که در عرصه ترجمه خدمات قابل تقدیری را انجام دادند، در ساحات گوناگون فرهنگ عرب نیز کارهای ارزشمندی را به فرجام رسانیدند و در غنایمندی فرهنگ عرب نقش مهمی را ایفا کردند.

دانشمندان بزرگی، چون: علامه سعدالدین تفتازانی، عبدالرحمن جامی، السبیتی، فارابی، ابوعلی بن سینای بلخی، علامه زمخشری، ابوسلیمان جوزجانی و... که به فرهنگ عرب خدمات سودمندی رسانده و در جهت کمال آن گامهای وسیع برداشته‌اند، همه و همه از همین خطه برخاسته‌اند و نهال نوباره فرهنگ عرب را با دانش خویش سیراب گردانیدند. (۱۱)

همچنان از جمله دانشمندانی که در عرصه ترجمه کارهای قابل توجهی را انجام داده و از زبان فارسی به عربی آثار فراوانی را ترجمه کرده‌اند، می‌توان اینها را نام برد: ابن المقفع، موسی بن خالد، یوسف بن خالد، ابوالحسن علی بن زید التمیمی، احمد بن یحیی البلاذری، جبلة بن سالم، اسحاق بن یزید، محمد بن جهم البرمکی، هشام بن القاسم، موسی بن عیسی الکردی، زادویه بن شاهویه اصفهانی، محمد بن بهرام بن مطیار اصفهانی، بهرام بن مردانشاه، عمر بن الفرخان و... (ص ۲۳۶)

از جمله آثاری که در این دوره برگردان شده و تأثیرات فراوانی را بر ادبیات عرب گذاشته، نیز خیلی فراوان است که بیشترین این کتب مؤثر را عبدالله بن المقفع برگردانده است.

از جمله کتابهایی که در این عصر به ترجمه رفته، می‌توان از کتابهای «رستم و اسفندیار»، «کتاب زردشت» مسمی به اوستا و «هزار افسانه» را نام برد، که همه توسط جبلة بن سالم از فارسی به عربی ترجمه شده و ادبیات عرب از طریق این کتابها پذیرشگر تحولات عمیق و بنیادی گردید.

همچنین کتابهای دیگری را که ابن المقفع ترجمه نموده - و بیشترین بخش ترجمه‌ها در آن دوران متعلق به اوست - هر یک تأثیرات ژرفی را بر ادبیات عرب داشته است. به گونه کوتاه می‌نگریم:

از جمله آثاری که ابن المقفع ترجمه کرد، یکی هم کتاب «خداینامه» است. این کتاب جنبه تاریخی داشته و در آن پیرامون سیر زندگی آریاییها به گونه مفصل سخن رفته است. ابن المقفع در ترجمه خویش نام «تاریخ ملوک الفرس» را بر این کتاب گذاشته است.

دو دیگر کتابی است به نام «آیین‌نامه» که این هم توسط ابن المقفع ترجمه شده و مجموع آیین، عادات، تقالید، عرف و شرایع را در برداشته است.

کتاب دیگری که توسط وی ترجمه شده است «التاج» نام دارد، که در سیرت انوشیروان تحریر یافته است. به همین گونه کتاب «الادب الکبیر و الادب الصغیر» نیز از ترجمه‌های اوست.

غیر از کتابهایی که برشمردیم، کتابهای بیشمار دیگری نیز وجود دارند که هر یک به نوبه خود تأثیراتی را در عرصه ادبیات عرب وارد ساختند، که بادآوری از همه آنها از حوصله این بحث خارج



است و بحث دیگری را ایجاب می‌نماید؛ اما کتاب «کلیله و دمنه» مهمترین و ارزشمندترین آثار مؤثر ادبیات عرب به شمار رفته، که توسط عبدا... بن المقفع ترجمه شده است.

این کتاب نخست در حوالی قرن هشتم میلادی از زبان فارسی به عربی برگردان شد که ترجمه آن ژرفترین اثرات را بر ادب عرب به جا گذاشت. بار دیگر کتاب مذکور توسط عبدا... بن الاهواتی به نام امیرجعفر بن خالد برمکی از فارسی به عربی برگردان شد که بعدها آن را ریان بن لاحق (شاعر عربی) به نظم عربی درآورد، در مجموع ابیات این کتاب «کلیله و دمنه» منظوم به چهارده هزار بیت می‌رسد. بر اثر ترجمه این کتاب، بسیاری از شعرای عرب تحت تأثیر آن قرار گرفتند و در پرتو آن دست به ایجاد آفرینش‌هایی زدند؛ حتی احمد شوقی شاعر مشهور عرب از آن به قدری متأثر گردید که اثرات آن را می‌توان به گونه واضح در آثارش یافت. قابل ذکر است که احمد شوقی هنگامی که تحصیلات عالی خویش را در اروپا می‌گذراند، از طریق خواندن آثار لافونتن به تأثیرپذیری او از ترجمه کتاب کلیله و دمنه پی برد، که در قرن پانزدهم از طریق مولانا حسین واعظ کاشفی در دسترس او قرار گرفته است. کتاب مذکور در زمان خلفای عباسی از جمله کتابهای ادبی دربار به شمار می‌رفته است، که آن را مورد توجه و اهتمام خاص قرار داده و خواندنش را از امور ضروری سلطنت می‌شمرده‌اند؛ (۱۱) اما داخل شدن واژه‌های فارسی در زبان عربی: این یک حقیقت مسلم است که میان زبان فارسی و عربی آمیزشهای گوناگون در طول تاریخ صورت گرفته است. هر کدام از یکدیگر چیزهایی گرفته و چیزهایی داده‌اند، که بدیهی است در این جریان هر یک تأثیرات و تأثراتی داشته‌اند. بیشترین واژه‌هایی که از زبان بیگانه در زبان عربی به چشم می‌خورد، متعلق به زبان شیوایی فارسی است؛ زیرا این دو زبان دارای روابطی اند که ریشه بس عمیق و تاریخی داشته و به دوره‌های ماقبل اسلام تعلق می‌گیرد.

هنگامی که اردشیر بابکان در قرن سوم قبل از میلاد، برخی از مناطق عرب‌نشین عمان را تحت سیطره خویش قرار داد، روابط میان فارسها و عربها ریشه گرفت، که بر اثر آن زبان عربی تأثیراتی را پذیرا شد. هر چند روابط همجواری را که میان فارسها و سرزمینهای عربی وجود داشت و دارد، نمی‌توان نادیده گرفت. به همین ترتیب در میان فارسیان و حبشیان جنگهایی وجود داشت که دامنه آن تا سرزمینهای یمن و حجاز می‌رسیده است. از دیگر سو میان فارسها و عربها در طول اعصار روابط تجاری و بازرگانی وجود داشته و کشتیهای تجاری ایشان از طریق خلیج فارس به سرزمینهای همدیگر اموال تجاری را انتقال می‌داده‌اند؛ (۶، ص ۲۲۹) زیرا در اثر این داد و ستدها، بازاریان چیزهای نوی را از همدیگر فرا گرفته و آن را به کار می‌بستند. همه و همه این روابط دست به دست هم داده و شرایط آن را فراهم آورد، تا واژه‌هایی از زبان ما به زبان عربی دسوخ نماید.

جاحظ در کتاب خویش به نام «اللبان و التبیین» پیرامون این موضوع اشاره نموده و می‌نویسد: در ادوار قبل از اسلام گروهی از فارسیان در مناطق عرب‌نشین آمده و رحل اقامت افکندند، که در نتیجه زبان‌شان با زبان عربی آمیزش یافته و بسیاری از واژه‌های آنان به زبان عربی راه یافت.

در اثر همین همزیستی میان قبایل فارسی و اهل کوفه بسیاری از واژه‌های فارسی با زبان ایشان درآمیخت و اکنون دیده می‌شود که واژه «بال» را به جای «مسحاة» «چهار سوک» را به جای «اریح» «سوق»، «وازار» را به جای «سوق»، «خیار» را به جای «قناء» و... استعمال می‌نمایند، که واژه‌های بال، چهار سوک (چهار راه)، وازار (بازار)، و خیار (بادرنگ) همه ریشه فارسی دارند، و از این زبان به عربی رفته‌اند. (۷، ج ۲، ص ۱۷۰-۱۷۱)

به همین ترتیب زبان فارسی در بصره - که منطقه عرب‌نشین برده - شیوع داشته است و پسوند (ان) که در آخر برخی از اسمای عربی، مانند: عمران، سويدان، خالدان، مهلبان و... به نظر می‌رسد، از اصل فارسی است، که با واژه‌های عربی ترکیب یافته است. واژه‌های دیگری هم که از طریق اهل بازار مورد تداول قرار گرفته و عمومیت حاصل کرده و

بالاخره در عرصهٔ ادب و شعر عرب راه یافته نیز خیلی فراوان است، که شمارش آن کاری است دشوار؛ مگر جهت روشنی موضوع، بد نیست مثالهایی بیاوریم:

اسحاق موصلی که یک تن از شعرای مشهور عرب است، می‌گوید:

اذا ما كنت يوماً في شجهاها      نقل للعبد يسقى القوم پرا

و (پرا) واژهٔ فارسی است، که در عربی آن را (ملآن) می‌گویند.

همچنان وقتی که ابوالعلا به بغداد مسافرت نمود، مدتی در میان قارسیان زیست، که در این دوره خیلی تحت تأثیر قرار گرفت و بسیاری از واژه‌های فارسی در اشعارش راه گشود، چنانچه در بخشی از «ازومیات» می‌گوید:

اذا قلیل لک اخش الا      سه مولاک فقل آری

و (آری) واژهٔ فارسی است که در عربی آن را (نعم) می‌گویند.

دیگر واژهٔ (یخ) است، که به زبان عربی آن را (ثلج) می‌گویند و در بیت زیرین بکار رفته است:

شیخان عجبان هما ابرد من یخ      شیخ یصصابی و صبی یستشیخ

واژه‌هایی را که در خلال ابیات فوق نگریستیم، همه به زبان فارسی تعلق داشت و دیده شد که این واژه‌ها بدون این‌که کوچکترین تغییری در شکل یا معنای‌شان آمده باشد به همان گونهٔ اصلی به شعر عربی راه یافته و به کار گرفته شده است.

ثعالیبی در «لطائف المعارف» ص ۹۹ می‌گوید: «اول من مهد للضيف صدر المجلس و سماه (مهمان) بهرام جور و تفسیره سیدالمنزل و فی ذلك يقول الشاعر... یعنی: نخستین کسی که جایگاه ضیف را صدر مجلس تعیین کرد و او را (مهمان) نامید، بهرام گور بود، که تفسیر آن (مهمان) آقای خانه است و درین مورد شاعر چنین می‌گوید:

ما سمت العجم المهمان مهمانا      الا لاجلال ضیف کنان ما کانا

فالعه اکبرهم والمان منزلهم      والضيف سیدهم ما لازم المانا

(۱۳، ص ص ۱۲۶-۱۲۸)

هر چند تازیان در برابر زبان ما از خویش تعصبی شدید نشان داده و نمی‌خواستند که الفاظ و تراکیب عجم به زبان‌شان راه یابد، باز هم در برابر زبان فارسی کاری نتوانستند بکنند و برخلاف میل‌شان آمیزش‌های گوناگون فرهنگی و ادبی میان زبان و ادبیات ما و آنها صورت گرفت.

در مورد جلوگیری از تداخل واژه‌های فارسی در عربی سخن بسیار است؛ ولی به گونهٔ مثال به نکته‌های زیرین بسنده می‌کنیم:

گویند مظفرین نصر در حالی که پسرش (لیث) نیز با وی همراه بود، از راهی می‌گذشت. مظفر خواست ضمن سؤال پسرش را تعلیم دهد. پس از وی پرسید: ما هذا؟ (یعنی این چیست) پسرش در جواب به زبان فارسی گفت: نر. (که آن را در عربی (معرز) می‌گویند). مظفر غضبناک شد و گفت: سوگند است که ترا به قریه‌های دوردست می‌فرستم تا دیگر بز را نشناسی. پس او را به بادیه ارسال کرد و در آنجا بیشتر از ده سال را سپری کرد (تا واژه‌های فارسی بر زبان‌ش راه نیابد). (۱۶، ج - ۱۷، ص ۵۰)

همچنان اصمعی می‌گفت: بر سه کس حکم مروت باید کرد: یکی مردی که سوارکاری کند، دوم آنکه به عربی سخن گوید و سوم آنکه بوی خوشی از بدنش برخیزد و بر سه کس حکم دناقت باید نمود: اول آنکه در مجلسی بوی شراب از وی خیزد، دوم آنکه در شهر عرب‌نشین به زبان فارسی سخن گوید و سوم آنکه بر سر راه در مورد قدر منازعه نماید. (۶، ص ۱۲۵)

در این مورد سخنان دیگری هم به گونهٔ فراوان موجود است، که همهٔ آن ما را به حاشیه روی خواهد برد؛ ولی از خلال همین نکات درمی‌یابیم که عرب‌ها سعی بلیغ به خرج می‌دادند، تا در زبان‌شان واژه‌ها و اصطلاحات بیگانه راه نیابد و به شکل نخستین خویش باقی بماند؛ اما با آن همه کوشش‌ها و



تلاشها باز هم زبان فارسی در آن نفوذ حاصل کرد و بر علاوه دادن واژه‌های بیشمار، بخشهای دیگر فرهنگی و ادبی ایشان را نیز تحت تأثیر خویش قرار داد؛ حتی امروزه می‌بینیم بیشترین واژه‌های بیگانه که در زبان عربی وجود دارد، متعلق به زبان فارسی است و آن‌گونه که این زبان در زبان عربی تأثیراتی به جا گذاشته، هیچ زبان دیگری به این شکل نتوانسته در آن نفوذ حاصل کند.

واژه‌های فارسی که از دوره‌های ماقبل اسلام تا امروز در زبان عربی راه یافته و مورد استفاده قرار گرفته، به دو بخش منقسم می‌گردد: ۱- دخیل، ۲- معرب:

واژه‌های دخیل واژه‌هایی‌اند که به همان شکل اصلی و نخستین خود، یعنی بدون کاسته شدن و با افزوده شدن حرفی از حروف در زبان عربی داخل شده و به کار گرفته شده‌اند، که کلمات: آیین، آخور، انبیب، ایوان، بازار، بازدار، بلور، بخت، بند، بندر، بیمارستان، تخت، تخت روان، خان، خوان، دربان، دربند، درویش، دفتر، دفتردار، دکان، دهقان، دهلیز، دوشک، دیدبان، دیوان، زیرجد، زمرد، زنجیر، ساده، سردار، سرسام، سمد، سنجاب، سندان، شال، شاه، شاه بندر، شاهنشاه، شاهین، فرمان، قند، نهرمان، کیاب، کیوان، مرزبان، مومیاء، میدان، نای، نرد، نسرین، هاون، هزار، همایون، یاسمین و... از همین قبیل‌اند. (۱۴، ص ص ۳۵-۱۵۱-۱۸۸-۳۹۷-۴۳۶؛ ۱۲، ص ص ۸۲-۷۹۹-۷۸۸؛ ۴، ص ص ۷۷۵-۸۱۸؛ ۱، ج ۱۳-۴۰۶، ج ۱۰-۴۸۷؛ ۵، ص ص ۷۰۰-۵۹۳).

و اما واژه‌های معرب واژه‌هایی‌اند که با افزوده شدن یا کاسته شدن و یا تبدیل یک حرف به حرف دیگر تغییر پذیرفته و به صورت تصنعی یا صیغه عربی آراسته گردیده، مورد استفاده قرار گرفته‌اند، که واژه‌های کسری، کمنجقه، مالج، مسک، نرجس، هنداز، لجام، کشری و... از این دست‌اند، که هر کدام به ترتیب در اصل خویش خسرو، کمانچه، ماله، مشک، نرگس، اندازه، لگام، کچری و... بوده‌اند. عربی‌سازی واژه‌های ما در زبان عربی بیشتر به شش گونه ذیل صورت پذیرفته است:

#### الف:

حرف و یا حروفی از حروف اصلی واژه به حرف دیگری مبدل گردیده و بدین ترتیب عربی شده است، که دارای اشکال زیرین می‌باشد:

۱- تبدیل (گ) به (ج)، مانند: اللجام، الجلنار، الاوج، الزنجی و الجناح، که در اصل لگام، گلنار، اوگ، زنگی و گناه بوده‌اند.

۲- تبدیل (گ) به (ک)، مانند: الکرکدن، الکرمرک، الکنز، اللکلن و البازرکان، که در اصل کرگدن، گمرک، گنج، لگن و بازرگان بوده‌اند.

۳- تبدیل غیرملفوظ (ه) به (ح)، مانند: البهرج، الباونج، البرنامج، الراهنامج، السیرج و الطازج، که در اصل بهره، بابونه، پرناسه، راهنامه، شیره و تازه بوده‌اند.

۴- تبدیل غیرملفوظ (ه) به (ق)، مانند: الیلق، السنوسن، الباذق، الباشق و الشهدانق، که در اصل یلمه، سنبوسه، پاده، باشه و شهدانه بوده‌اند.

۵- تبدیل (پ) به (ب)، مانند: البایوج، البرکار، البرواز، البلاس و البوز، که در اصل پاپوش، پرکار، پرواز، پلاس و پوز بوده‌اند.

۶- تبدیل (پ) به (ف)، مانند: الفرجار، الفقیل، الفراتق، ألفرند و الفستق، که در اصل پرکار، پتیل، پروانه، پرند و پسته بوده‌اند.

۷- تبدیل (ش) به (س)، مانند: الینفسج، المسک، الکر، الدرنس و السروال، که در اصل بنفشه، مشک، شکر، درنش و شلوار بوده‌اند.

۸- تبدیل (ذ) به (ز)، مانند: الساذج، الاستاذ، الباذتجان، الفالذج و الفولاذ، که در اصل ساده، استاد، بادتجان، فالوده و فولاد برده‌اند.

۹- تبدیل (ت) به (ط)، مانند: الاسطوانة، الطابق، الطازج، الطالسان و الطبر، که در اصل استوانه،

تابه، تازه، تالسان و تیر بوده‌اند.

۱۰- تبدیل (چ) به (ص)، مانند: الصرم، الصنار، الصننج و الصولجان، که در اصل چرم، چنار، چنگ و چوگان بوده‌اند.

۱۱- تبدیل (چ) به (ج)، مانند: الكماج، الדיباجة و الکنمنجة، که در اصل کماچ، دیباجه و کمانچه بوده‌اند.

۱۲- تبدیل (ک) به (ق)، مانند: القفش، القيروان و اللقاق، که در اصل کفش، کاروان و لک‌لک بوده‌اند.

۱۳- تبدیل (غ) به (ج)، مانند: الارجوان و الزاج، که در اصل ارغوان و زاغ بوده‌اند.

۱۴- تبدیل (د) به (ت) و برعکس آن، مانند: التزوی و البُد، که در اصل درزی و بت بوده‌اند.

۱۵- تبدیل (س) به (ص)، مانند: الصرناية و الصندل، که در اصل سرنا و سندل بوده‌اند.

۱۶- تبدیل (ج) به (ز)، مانند: اللازورد و الکنز که در اصل لاجورد و گنج بوده‌اند.

غیر از اینها که برشمردیم، اشکال دیگری هم وجود دارد، که یادآوری از همه آن سخن را به درازا می‌کشاند.

ب:

شکل دیگر از عربی سازی واژه‌های فارسی عبارت است از، افزودن برخی حروف در آغاز، وسط و پایان برخی از واژه‌ها:

۱- افزودن (الف) در آغاز واژه، مانند: الانموذج، الاترج، الاسوار و الاهلیج، که در اصل نمونه، ترنج، سوار و هلیله بوده‌اند.

۲- افزودن (الف) در وسط واژه، مانند: الازادارخت، الاسبانخ و اللقاق که در اصل ازادارخت، اسپلاخ و لک‌لک بوده‌اند.

۳- افزودن تاءِ مربوطه (ة) در پایان واژه، مانند: الروزنة و النارجيلة، که در اصل روزن و نارگیل بوده‌اند.

۴- افزودن همزه (ء) در پایان واژه، مانند: الهماء و الباریاء، که در اصل هما و بوریا بوده‌اند.

ج:

شکل سوم آن به ترتیبی است که از اصل واژه یک حرف حذف شده و به این ترتیب معرب می‌شود:

۱- کاهش (و) از واژه، مانند: البستان، التنبک، الخریز، الرزنامه و الزنبک، که در اصل بوستان، تنیاکو، خربوزه، روزنامه و زنبورک بوده‌اند.

۲- کاهش غیرملفوظ (ه) از پایان واژه، مانند: الفیروزه، الفالوذ و الکوز که در اصل پیروزه، فالوده و کوزه بوده‌اند.

۳- کاهش (ن) از وسط واژه، مانند: التبان و الاترج، که در اصل تنبان و ترنج بوده‌اند.

۴- کاهش (الف) از وسط واژه، مانند: الکنمنجة و الترنج، که در اصل کمانچه و نارنج بوده‌اند.

۵- کاهش (ی) از وسط واژه، مانند: البشکیر و الشبور، که در اصل پیشگیر و شپور بوده‌اند.

د:

تغییر دادن حرکات حروف یک واژه نیز از اشکال تعریب واژه‌های فارسی است که حرکت یک حرف را از حالت نخست آن تغییر داده و حرکت دیگری بر آن می‌افزاید:

۱- تبدیل کسره حرف نخستین به فتحه، مانند: السیب، السیخ، الدهقان، الشیرج، الشیشه و اللیوان، که در اصل سیب، سیخ، دهقان، شیر، شیشه و لیوان بوده‌اند.



۲- تبدیل فتحه حرف نخستین به کسره، مانند: الفِرد و الکِرَباس، که در اصل پَرتند و کَرباس

بوده‌اند.

ه:

شکل دیگر از اشکال تعریب واژه‌های فارسی، تغییر مکان حروف است، که حروف یک واژه فارسی را یکی به جای دیگری قرار داده و تقدم و تأخیری را به میان می‌آورند؛ ولی در معنی تغییری وارد نمی‌شود، مانند: اللینوفر، البرطمان، الجتیز و السروال، که در اصل نیلوفر، مرتبان، زنجیر و شلوار بوده است.

و:

نوع دیگر واژه‌های فارسی که در زبان عربی داخل شده و معرب گردیده‌اند، گونه‌ی متشقت و پراکنده دارند، که اضافات و کاهشهای گوناگون و تغییر و تبدیل چندین حرف از حروف اصلی آن، به کلی سیمای واژه را عوض کرده و تقریباً آن را به شکل نامأنوسی در آورده است، که به گونه‌ی مثال از اینها می‌توان نام برد:

واژه فارسی	واژه عربی
گامیش	جاموس
زنده کرد	زندیق
سنگ گل	سجیل
سرکه انگبین	سکنجین
سفره	صوبج
آزی دهاک	ضحاک
فرسنگ	فرسخ
دله خفک	دَلق
فوغان	فقاع
کاسه	قَصعة
گردن	کِرْد
انگشتانه	گُشتیان
اندازه	هندار و مطالعات عربی
بنگان	فَنجان
خسرو	کسروی

همچنان قابل یاد دهانی می‌توان بود، که در زبان عربی، واژه‌های فارسی بیشماری وجود دارد، که یا به شکل دخیل و یا به شکل معرب تاکنون موجودیت خود را حفظ کرده‌اند؛ ولی در زمان حاضر جز در سر دانشمندان و در دل کتابها، در میان مردم و عرصه ادبیات معاصر ما جا ندارند و در اثر فراموشی از آنها استفاده‌ای صورت نمی‌گیرد. البته علت آن تغییر و تحول دایمی زبان و ادبیات است، که در گریه‌های زمانی، فرآورده‌های تازه‌ای را با خود همراه داشته است. از جهتی هم برخی از واژه‌ها، اصطلاحات و... به مرور زمان از خاطرها و عرصه کتابت و نوشتار به باد فراموشی سپرده شده است. از سوی دیگر تغییر و تبدیل حروف این واژه‌ها (جهت تعریب) سبب شده که در نظر ما ناآشنا جلوه کنند و دیگر آنها را به کار نیندیم. بر همین اساس برخی از واژه‌های فارسی که در زبان عربی راه یافته و تا امروز به حیات خویش ادامه داده، در ادبیات خودمان، از آنها استفاده نمی‌شود؛ حتی اگر پیرامون معنای آن در زبان، پرسشی مطرح گردد، بسیاری از مردم علاوه بر این که معنایش را نمی‌دانند، به این

باور خواهند رسید که واژه، یا فارسی نیست و یا از زبان دیگری آمده است.

اینک جهت روشنی بیشتر، واژه‌های چندی را به عنوان مشت نمونه خروار مثال می‌زنیم، که در زبان و ادبیات امروزه ما راه ندارند؛ ولی برعکس در زبان و ادب عرب به کثرت به کار گرفته می‌شوند: ایزیم (گل کمربند)، استبرق (لباس ابریشمین مذهب)، افریز (آبریز)، املج (مکان بلند و غیر مزروع)، انجر (بادبان کشتی)، اوزه (یک نوع پرنده)، ایارجه (دارویی که آن را جهت شستشوی معده به کار می‌برند)، بدرون (اتاق زیرزمینی)، برجیس (نام سیاره مشتری)، برزقه (نوعی کیک مخلوط با کنجد)، برید (پست رسان یا نامه‌رسان)، بزدره (کفاس)، بشرف (آغاز لحن در موسیقی)، بتدق (نوعی درخت مثمر)، رست (اولین مقام از مقامهای اصلی هفتگانه موسیقی)، روند (نوعی از نباتات)، زقله (جاغور پرنده)، زلابیه (یک نوع طعام)، سختیان (پوست بز)، سکرجه (سفره)، سمسار (راهنمای معاملات)، سندیان (یک نوع درخت)، سیکاه (لحنی از الحان موسیقی)، شاکری (اجیر و مزدور)، شاویش (یکی از رتبه‌های نظامی)، شرف (روکش دوشک)، شهرمان (یک نوع مرغابی)، غال (قفل)، فستان (یک نوع لباس زنانه)، قندر (نوعی از حیوانات آبی)، کار (یک نوع کشتی)، کال (یکی از وسایل جنگی)، کبر (یک نوع درخت)، کشک (یک نوع طعام)، کیوان (نام سیاره زحل)، مازویون (یک نوع درخت)، مرد قوش (یک نوع نبات)، میزاب (کانال)، تریش (نی قلیان)، نمبرشت (نان نیمرو) و... (۱، ۴، ۵، ۸، ۱۲، ۱۴)

خلاصه از این‌گونه واژه‌ها در زبان عربی بقدری یافت می‌شود، که نمی‌توان همه را به شمارش آورد، و اگر قرار باشد همه را نام ببریم، باید کتابی آماده کنیم تا همه در آن بگنجند. به هر صورت، زبان عربی هم به نوبه خود قاعده‌هایی را وضع نموده، که براساس آن می‌توان واژه‌های بیگانه را از کلمات اصلی عربی تفکیک نمود؛ ولی این قواعد خیلی محدود و منحصر بوده و جز از چند نوع، دیگر واژه‌ها را نمی‌تواند دربر بگیرد. باید جهت دستیابی به شناخت اکثر واژه‌های بیگانه قواعد و قوانین دیگری نیز در کنار اینها وجود می‌داشت، تا راه را برای پژوهندگان هموارتر می‌ساخت؛ متأسفانه جز همین چند قاعده، قاعده دیگری وجود ندارد و نمی‌توان به وسیله این چند قاعده مختصر، همه واژه‌های بیگانه را در زبان عربی بازشناسی کرد. قواعد مذکور از قرار ذیل است:

- ۱- هیچ‌گاه در یک واژه اصلی عربی (ح) و (ق) با هم نمی‌گنجند. از اینجاست که می‌توان گفت واژه‌های المنحنیق، القیاجور، القیح و الجلاحق واژه‌های بیگانه‌اند.
- ۲- در یک واژه اصلی عربی هیچ‌گاه (ص) و (ج) نمی‌آیند. پس واژه‌های الجص، الصولجان، الصهریح، الصویج و الصنح واژه‌های عربی الاصل نیستند.
- ۳- در زبان عربی واژه‌ای وجود ندارد که بعد از (ن) حرف (ر) موقعیت داشته باشد. از اینرو به این نتیجه می‌رسیم که واژه‌های نرجس، نریش، نرد و... واژه‌های معرب‌اند.
- ۴- در واژه‌های اصلی عربی بعد از حرف (د) هیچ‌گاه حرف (ز) نمی‌آید؛ پس واژه (مهندز) و امثال آن عربی نبوده و از جمله واژه‌های بیگانه شمرده می‌شوند.
- ۵- واژه‌های عربی هیچ‌گاه (ز) یا (ذ) را در اجتماع با (س) نمی‌پذیرند. پس می‌توان حکم کرد که واژه (ساذج) اصلیت عربی ندارد.
- ۶- هیچ‌گاه در یک کلمه اصلی عربی (ط) با (ج) دیده نشده است. به این صورت واژه‌های طاجن، طازج و... واژه‌هایی‌اند که از زبان بیگانه داخل زبان عربی شده‌اند.
- ۷- واژه‌های رباعی الاصل و خماسی الاصل در زبان عربی، همیشه دارای یکی از حروف ذلاقه - که عبارتند از: ل، ر، ن، م، ف، ب می‌باشند، تنها واژه (عسجد) - که به معنای طلاست - از این امر مستثنی می‌باشد. (۱۵، ص ص ۴-۵)



با در نظر داشتن همه این موضوعات، سوال دیگری مطرح می‌شود، و آن این که آیا در قرآن کریم واژه‌های بیگانه وجود دارد یا نه؟

در این مورد دانشمندان دو نظر متفاوت دارند. گروهی بر این عقیده‌اند که واژه‌های غیرعربی در قرآن کریم وجود دارند و مثال آن طه، الیم، الطور و الریانین است که واژه‌های سریانی‌اند. همچنان واژه‌های صراط، قسطاس و فردوس به زبان رومی است. به همین ترتیب کلمات مشکاة و کفلین مأخوذ از اصل حبشی‌اند و هیت لک واژه‌ای است از زبان حورانی و این همه واژه‌هایی‌اند که در قرآن کریم وجود دارند. (۱۰، ص ۱۷۵)

گروه دیگری بر این باوراند که در قرآن کریم واژه‌های بیگانه به صورت قطعی وجود ندارد و همه واژه‌های آمده در قرآن کریم به زبان خالص عربی است؛ زیرا خداوند تعالی فرموده است: «انا جعلناه قرآناً عربیاً - الزخرف / ۳» و یا «بلسان عربی مبین - الشعراء / ۱۹۵»؛ اما ابو عبیده القاسم بن سلام (متولد سال ۱۵۰ در هرات) - که از جمله دانشمندان بزرگ بوده و به علوم فقه، لغت و حدیث دسترسی کامل داشته - در این مورد چنین می‌گوید:

«به نظر من تصدیق اقوال هر دو گروه بجاست؛ زیرا واژه‌های الیم، الطور، فردوس، الریانین و... در اصل عربی نبوده بل که دارای ریشه عجمی‌اند؛ این واژه‌ها به زبان عربی راه یافته‌اند و به مرور زمان اصلیت عربی را کسب کرده و عربی شده‌اند. سپس قرآن کریم نازل گردیده که این واژه‌ها در آن با واژه‌های عربی آمیزش یافته است. پس هر که ادعا کند که واژه‌های مذکور و امثال آن عجمی است به خطا نرفته و آن که ادعا کند عربی است، نیز سخنش درست و بجا خواهد بود.»

جوالیقی به تأیید گفته ابو عبیده پرداخته و می‌گوید: «واژه‌های مذکور به اعتبار اصل‌شان عجمی‌اند و به اعتبار حال‌شان عربی.»

و اما این حاجب با ارائه دلیل دیگری، قول ابو عبید و جوالیقی را تأیید نموده و می‌افزاید: «دانشمندان زبان در این مورد اتفاق نظر دارند، که یکی از علل مانع تصریف در قرآن کریم همانا وجود برخی از واژه‌های عجمی می‌باشد و اگر قرآن کریم همه به زبان خالص عربی باشد، باید واژه‌ای در آن یافت نشود که ممنوع من الصرف باشد. (۱۰، ص ۱۷۶-۱۷۹)

خلاصه کلام این که در قرآن کریم واژه‌های زیادی از زبانهای رومی، هندی، فارسی، سریانی و... یافت می‌شود، که نمی‌توان در وجودشان شک ورزید، ولی اکنون همه این واژه‌ها به صیغه عربی درآمده و اصالت عربی را کسب نموده‌اند؛ حتی بعضیها عقیده دارند که در قرآن کریم از تمام زبانها واژه‌هایی وجود دارد.

اگر قراز باشد در این باره آگاهی بیشتری فراهم شود، باید پیرامون واژه‌های مشکاة، استبرق، سجیل، قسطاس، یاقوت، ابارین، تنور و... کاوشهایی در کتب تفسیر صورت پذیرد.

بر همین اساس می‌توان به این نتیجه رسید که در قرآن کریم واژه‌های زیادی از زبانهای بیگانه وجود دارند؛ اما از آنجایی که بیشترین بخشهای قرآن کریم به زبان خالص عربی است؛ پس به حکم (جز نایع کل است) این واژه‌ها هم خاصیت عربی را به خویش گرفته و در حکم عربی درآمده‌اند، و ای بسا که در روزگار ما از عرصه زبانهای اصلی خویش فراموش و گاهی محو شده‌اند، چنانچه در صفحات گذشته پیرامون این‌گونه واژه‌ها سخن گفتیم.

این هم چند واژه از واژه‌های بیشمار زبان فارسی، که به زبان عربی راه یافته و پس از تعریب مورد استفاده قرار گرفته است؛ سپس با نزول قرآن کریم با زبان عربی آمیزش حاصل نموده و خاصیت عربی به خویش گرفته، در حالی که همه این واژه‌ها دارای ریشه اصلی فارسی می‌باشند:

۱- استبرق، در آیه:

متکثین علی فرش بطائنها من استبرق و جنی الجتین دان (۹، الرحمن، ۵۴؛ ۱۴، ص ۵۷)

۲- ابریق (به صورت جمع)، در آیه:

بأکواب و اباریق و کأس من معین. (۹، الواقعة، ۱۸؛ ۱۴، ص ۷)

۳- سجیل، در آیه:

فلما جاء امرنا جعلنا علیها ساقلها و امطرنا علیها حجارة من سجیل منضود. (۹، هود، ۸۲؛ ۴، ج -

۱۱، ص ۳۲۶)

۴- سندس، در آیه:

یلبسون من سندس و استبرق متقابلین (۹، دخان، ۵۳؛ ۱۴، ص ۵۶۷)

۵- فتیل، در آیه:

قل متاع الدنیا قلیل و الآخرة خیر لمن اتقى و لا تظلمون فتیلا (۹، نساء، ۷۷؛ ۴، ص ۴۸۸)

به همین ترتیب واژه‌های بیشمار دیگری در احادیث رسول‌الله (ص) موجود است، که همه ریثه

فارسی دارند، برای مثال:

۱- مشک، در حدیث:

أطیب طبیکم المسک. (۲، ج - ۳، ص ۲۰۱؛ ۱، ج - ۱۰، ص ۴۸۷)

۲- لجام، در حدیث:

من سئل عن علم علمه، ثم کتمه، الجم یوم القیامة بلجام من نار. (۵، ص ۵۹۳؛ ۲، ج - ۲،

ص ۳۳۶)

به همین ترتیب واژه‌های بیشمار دیگری نیز از زبان فارسی به عربی راه یافته و در احادیث

رسول... (ص) مشاهده می‌شود، که جهت کوتاهی کلام از ارائه مثالهای زیاد صرف نظر می‌نماییم.

واژه‌هایی را که عربها از بلاد فارس به عاریت گرفته و در زبان خویش به کار بسته‌اند، بیشتر مربوط

است به: ادوات زینت، خوراک، معادن، موسیقی، نظام، اداری و سیاسی، نامهای اشیا و ظروف،

حیوانات، نباتات و... که اینک واژه‌های چندی را به نمونه می‌آوریم:

۱- واژه‌های مربوط به ادوات زینت، مانند: النرجس، السمور، السنجاب، الجلنار، البستان،

الدرفس، البنفسج، الابریسم، الیدیاج، النسرین، السندس، السوسن، الارجوان، البایونج، الجمان،

الشیت، الشیثه، النیلوفر و... (۱، ۵، ۷)

۲- واژه‌های مربوط به خوراک، مانند: القالوج، اللوزنج، الجوزنج، الکافح، الطیاهجه،

الدوشاب، الخشاف، المسطار، الخربز، التوت، الاسیانخ، الباذنجان، البرزقه، البنزهیر، الجوز،

الخشکانه، الخوان، الرشته، الزلابیه، السکر، السکنجین، السنبوسق، السیب و...

۳- واژه‌های مربوط به معادن، مانند: الاکسیر، المغناطیس، الزرنیخ، الزئبق، المرردار سنج،

الفیروزج، الزبرجد، البوقه، الزمرد، الزنجر، الزنجفر، السنباذج، اللازورد، المرستک، الشادر و...

۴- واژه‌های مربوط به موسیقی، مانند: النای، نرم نای، سورنای، الصرنایه، البریط، الطنبور، البم،

الزیر، الشرف، الجنک، الدستان، الرست، السیکاه، الصنج، القانون، الکمنجه، النوح و...

۵- واژه‌های نظامی، مانند: الخندق، الصولجان، الخوذه، الجامکیه، الاسوار، البند، البیاده،

الجلماق، الجند، الجندار، الدرمان، الیدیبان، السنجق، الشاوش، الشیوره، السکر، القردمانی، الکال،

المیدان، النیزک، الیارج و...

۶- واژه‌های اداری و سیاسی، مانند: المرزبان، الدفتر، البرنامج، الرستاق، الاستان، الیدیجور،

المهرجان، الیاور، التمغه، الایوان، الیرید، التخت، الجوسق، الخان، الدهقان، الذیوان، السرایه، الشاه،

الشاهنشاه، الفرمان، القانون، الکاخیه، کسری، الکمک و...



۷- واژه‌های مربوط به ظروف و اشیا، مانند: البابوسج، اللبوان، اللجام، الكوز، الابریق، الطست، الایزیم، الآخور، الاصطل، الاتبیق، البرطمان، البركار، الشكیر، الجریندیة، الدورق، الدوشك، الراقود، السندان، الشاكوش و...

۸- واژه‌هایی که مظاهر تمدن را نمایانگراند، مانند: الأجر، الاسطوانة، المهنتز، البازركان، البندر، الزیج، الصاروج، القنقن المیزاب، السدیور و...

۹- واژه‌های مربوط به نامهای حیوانات، مانند: الاوزة، الباشق، البذج، البوری، التدرج، الجاموس، الحریاء، الدلق، السذاق، الشاهین، القیج، الشهرمان، القندر، الكركدن، الهماء و...

۱۰- واژه‌های مربوط به نامهای نباتات، مانند: التودری، الروند، السنديان، الصنار، الصندل، الفول، الكبر، الأصف، الماذریون، المردقوش و...

به همین ترتیب برخی از واژه‌های فارسی، که دارای پیشوند (سر) و پسوندهای (دان)، (دار) و (ستان) بوده‌اند، در زبان عربی راه یافته و مورد استفاده قرار گرفته‌اند. (۱، ۴، ۸، ۱۲، ۱۴، ۱۱)

پایان

### سرچشمه‌ها

- ۱- ابن منظور، ابی الفضل جمال‌الدین محمد بن مكرم، لسان العرب، ادب الحوزة، قم، ایران، ۱۴۰۵ هـ، ج ۱۲، ص ۴۹۶، ۴۷۵؛ ج ۱۳، ص ۴۰۶؛ ج ۱۰، ص ۱۳۷، ۱۳۶، ۱۵۵، ۳۰۷، ۴۸۷؛ ج ۲، ص ۲۹۷، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۷، ج ۱۱، ص ۳۲۶، ج ۴، ص ۳۵۵، ۳۸۰.
- ۲- ابوفارود، سلیمان بن الأشعث، السجستانی، سنن ابی داود، المكتبة الإسلامية، استانبول، ترکیه، ج ۳، ص ۲۰۰.
- ۳- الالبانی، محمد ناصرالدین، صحیح سنن الترمذی (باختصار السنن)، ط ۱، المكتبة الإسلامية، بیروت، ۱۹۸۸، ج ۲، ص ۳۳۶.
- ۴- جهانبخش، ولی... فرهنگ بیان، انتشارات حجتی، ایران، ۱۳۶۱ هـ، ص ۷۷۵، ۸۷۷، ۳۳۳، ۳۸۷، ۴۷۴، ۴۱۰، ۶۶۷، ۴۲۷، ۵۲۱، ۵۵۱، ۶۴۴، ۸۵۷، ۷۱۶، ۳۳۶، ۴۹۴، ۴۸۸، ۴۵۴، ۸۰۰، ۸۰۸، ۸۵۰، ۸۷۷، ۹۰۵.
- ۵- الرازی، الامام محمد بن ابی بکر، مختار الصحاح، دارالدعوة، استانبول، ترکیه، ۱۹۸۷، ص ۱۸، ۷، ۳۶۷، ۵۹۳، ۷۰۰، ۷۲۳.
- ۶- الشلقانی، دکتر عبدالمجید، مصادر اللغة، ط ۱، عمادة شؤون المكتبات، (جامعة الرياض)، ریاض، ۱۹۸۰، ص ۲۲۹، ۲۳۵، ۲۳۶.
- ۷- ضیف، دکتر شوقی، تاریخ الادب العربی (العصر الاسلامی)، ط ۷، دارالمعارف، مصر، ج ۲، ص ۱۷۰، ۱۷۱.
- ۸- لرخاری، احمد یاسین، قاموس الكلمات الاجنبية فی اللغة العربية، (غیر مطبوع)
- ۹- القرآن الکریم، سورة الرحمن، الواقعة، هود، دخان، نساء.
- ۱۰- الفتوحی، السيد محمد صدیق حسن خان، البلغة فی اصول اللغة، ط ۱، دارالبشائر الاسلامية، بیروت، ۱۹۸۸، ص ۱۷۵-۱۷۹.
- ۱۱- کوهی، عبدالعلی، عرفان، شماره ۱۱-۱۲ (دلو - حوت)، ۱۳۶۵ هـ.
- ۱۲- مجمع اللغة العربية، المنجم الوسیط، استانبول، ترکیه، دارالدعوة، ۱۹۸۶، ص ۳۳، ۵۴، ۸۲، ۲۳۶، ۲۸۸، ۲۷۶، ۴۲۶، ۴۵۲، ۶۸۰، ۹۸۲، ۵۵۰، ۶۷۳، ۷۹۹.
- ۱۳- المصری، دکتر حسین مجیب، صلات بین العرب و الفرس و التترک، مکتبة الانجلو المصریة، مصر، ۱۹۷۱، ص ۱۲۶-۱۲۸.
- ۱۴- المنجد الایجدی، ط ۱، مؤسسة الفقیه، ایران، ۱۳۶۳ هـ، ص ۳۵، ۱۵۱، ۱۸۸، ۱۹۲، ۲۱۳، ۲۱۲، ۲۱۹، ۲۳۶، ۳۹۷، ۴۲۳، ۴۳۶، ۴۳۸، ۴۴۲، ۴۴۴، ۴۵۰، ۴۵۲، ۵۱۰، ۵۲۱، ۵۲۳، ۵۳۰، ۵۳۰، ۵۳۰، ۱۰۵۹.
- ۱۵- موسی، دکتر علی حلمی، دراسة احصائية لجذور معجم الصحاح باستخدام الكمبيوتر، الهيئة المصریة العامة للكتاب، ۱۹۷۸، ص ۲-۵.
- ۱۶- باقوت، ابو عبدالله، معجم الادیاب، ط ۳، دارالفکر، بیروت، ۱۹۸۰، ج ۱۷، ص ۵۰.